



● در آمد  
سید محمد صادق حسینی دستی چیره در نوشتن دارد. او نویسنده چند کتاب به زبان عربی است و نویسنده و تحلیل گر چندین روزنامه بین المللی عربی. با او که مدیر کل مرکز غیردولتی گفت و گوی ایران و عرب است درباره سلوک شخصی، ویژگی های مبارزاتی و تاثیر گذاری او در فرایند شکل گیری جنبش امل گفت و گویی داشتیم که در پی می آید.

« تاثیر شهید چمران در شکل گیری جنبش امل » در گفت و شنود با

سید محمد صادق حسینی

## عاشق انسان ها بود...

استیشن قدیمی، همراه با زن امریکایی اش که مسلمان شده بود و سه فرزند وارد خانه ما شد، البته آن خانه متعلق به زن برادر من بود، که لبنانی است، چون ما هم هنوز خانه خاص خودمان را نداشتیم و این طرف و آن طرف زندگی می کردیم. برادرم مدیر موسسه جبل عامل معروف در سور بود. او یک یا دو روز بعد ایشان را نزد امام موسی صدر، رئیس مجلس اسلامی شیعیان لبنان در منطقه الحازمیه برد. ایشان نامه ای مشترک از دکتر صادق طباطبایی و آقای قطب زاده، یا حداقل فقط از صادق طباطبایی که با امام موسی صدر نسبتی داشت، آورده بود؛ که ایشان را پروفیسور، عالم، مبارز و اهل فضل و علم معرفی کرده بود. امام موسی صدر هم استقبال کرد و او را مشرف به کارهای موسسه جبل عامل در جنوب لبنان کرد، چون برادرم می خواست از جنوب برای تدریس فیزیک به بیروت بیاید، اختلافاتی پیش آمده بود که نمی دانم تا چه حد صحت دارد. گویا برای این موسسه مدیر فرانسوی گذاشته بودند که خیلی با اوضاع، هنجارها و مسایل مهم آن زمان لبنان آشنایی نداشت، و کمی مشکل پیش آمده بود؛ برادرم تصمیم گرفته بود که به بیروت آمده و در مدارس لبنانی فیزیک تدریس کند، البته مشاور امور سیاسی و فرهنگی امام موسی صدر هم بود. ایشان برای اولین بار از برادرم خواست، تدریس ماده علوم دینی در مدارس را آغاز کند چون تا قبل از آن چنین ماده ای وجود نداشت. لبنان متأثر از غرب، فرهنگ غربی و نوعی مدرنیته فاقد روح شرق یا تمدن شرقی و به خصوص اسلامی بود. به همین دلیل ماده ای به نام علوم دین اصلا تدریس نمی شد. به تعدادی معلم، که بعدا برخی از آنها از رهروان حزب الله شدند، کیفیت تدریس ماده علوم دینی را می گفت؛ یعنی چیزی شبیه دانشگاه تربیت مدرس اینجا بود. در هر صورت، این جا اولین باری بود که ما با شهید چمران آشنا شدیم. ایشان که یک حالت بسیار متواضعانه، وجدانی و عاطفی عمیق، به

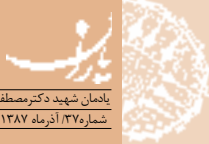
به نجف، محل تبعید امام، رد و بدل می کردیم، استفتائات می گرفتیم که آیا می توان اموال زکات، خمس و کلا اموال شرعی را به فلسطینی ها داد؟ امام در طلیعه مراجعی بود که برای اولین بار این مسئله مهم از نظر زمانی، تاریخی و سیاسی را حل کرد و حتی مبارزه در صفوف آنها را برای ما تجویز کرد؛ چون در آن زمان این بحث جدل برانگیزی بود که آیا می شود با چنین سازمان هایی که از لحاظ رهبریشان، مسئله

اصرار، اراده، تلاش مستمر و شخصیت عرفانی دکتر چمران، سبب ایجاد هسته های اولیه جنبش امل شد. در واقع ایشان امیدهایی را در بین جوانان، نوجوانان و حتی بزرگان قوم ایجاد می کرد تا نشان دهند، واقعا می شود کاری کرد.

شرعی وجود داشت، همکاری کرد؟ ایشان جایز دانست که این خود انعطاف بسیار مهمی بود. در هر صورت در بیروت تماما خانه ما در اختیار انقلابیون بود، در لحظات حساس وقتی می خواستند دوباره امام را به دست رژیم سفاک صدام و همکاری رژیم شاه و امریکا، از نجف تبعید کنند، یکی از انتخاب های خوب لبنان بود؛ ولی زندگی مقدر امام این بود که به پاریس بروند.

اولین جایی که شهید چمران فیزیک دان، پروفیسور و مبارز معروف آمد خانه ما بود. ایشان بسیار ساده با یک فلوکس

با تشکر از این که وقتان را در اختیار ما گذاشتید ابتدا خودتان را معرفی کنید و از سوابق تحصیلی و کاری ای که تا به امروز داشتید، بفرمایید.  
خواهش می کنم، خیلی خوش آمدید. در ابتدا تقدیرنامه معنوی مرا برای این کار بسیار مهم و ارزشمند پذیرا باشنید، واقعا یاد شهید کردن، کار ارزشمندی است، نمونه ای از این است که شهید واقعا زنده هستند و ما باید مسیرشان را ادامه دهیم. انشاءالله یاد آنان همیشه زنده باشد. بنده سید محمد صادق حسینی یعنی معروف به حسینی یا صادق حسینی، از نواده های قائم مقام فراهانی هستم. در یک خانواده ایرانی مقیم خارج از کشور، متولد نجف اشرف، بزرگ شده لبنان و تحصیل کرده آلمان هستم و دکترای علوم سیاسی دارم. در مدتی که خارج از کشور بودم، با اکثر طیف های مختلف انقلابی، مسلمان و ایرانی خارج از کشور که برای آزادی و وطنشان و آزادی از انواع بندگی های فکری، ایدئولوژیک و سیاسی تلاش می کردند، آشنا شدم؛ بخصوص ده سال قبل از پیروزی انقلاب که در بیروت با برادر شهیدم، سید محمد صالح حسینی قائم مقامی، که به دست بعثی های بغداد و به دستور برادر ناتنی صدام حسین شهید شد، زندگی می کردم، در آنجا اکثر دوستان انقلابی و مبارز از طیف های مختلف، ولی عمدتا طیف انقلاب اسلامی یا جنبش اسلامی به رهبری امام خمینی، به منزل ما می آمدند. در منزل ما برای همه دوستان از آقای رفیق دوست، علی جنتی، شهید محمد منتظری، حسن کروبی و آیت الله مصطفی خمینی باز بود. آن زمان من تقریبا پلی بین انقلاب اسلامی و جنبش آزادی بخش فلسطین حتی زمان دانشجویی در آلمان، محسوب می شدم؛ گاهی نامه های ریاست انجمن دانشجویان مسلمان ایرانی، که مفرش در اروپا بود، از طریق دوست عزیزم صادق طباطبایی برای یاسر عرفات برده می شد و بالعکس، یا با برادرم نامه هایی را از طرف فلسطینی ها



در آن زمان جناح هایی به نام جبهه ملی یا نهضت آزادی بود. علی رغم این که بنا آن ها قطع ارتباط نکرد، ولی برای خودش امت مستقلی بود فکر و اندیشه مستقل داشت، واقعا دنبال اهداف خودش آمده بود که به شیعیان لبنانی و انقلاب فلسطین کمک کند. یک نوع پل بین انقلاب اسلامی ایران و این دو انقلاب ایجاد کند. در واقع بیشتر فعالیت هایش برای رفع ظلم و ستم بود، چون هدف اصلی اش این طور بود، یعنی فراوطنی، فراحزبی، فراقاره ای، فراقشوری و فراطیفه ای و در واقع برای اهداف عالی مبارزه می کرد. در عین حال التزام به تشیع، التزام به مسلمانی و اطاعت از مسئول بالاتر داشت که مسئله بسیار حساسی است. شاید این برای ما به عنوان یک درس مفید باشد، او علی رغم همه افتخارهای بازی که داشت، هر چه امام موسی صدر برایش تعیین می کرد و دستور می داد عین آن عمل را انجام می داد و اطاعت می کرد، ممکن بود در اوایل بحث، گفت و گویی کند ولی وقتی به عنوان دستور العمل قطعی می شد، چه به عنوان مدیر مدرسه، چه بعدا به عنوان مشاور، و چه به عنوان همکار در جنبش آن را انجام می داد. این موضوع بعد از انقلاب هم برایم ثابت شد، من خبرنگاران لبنانی و عربی را به جنوب ایران، منطقه سوسنگرد، می بردم که تصادفا او را دیدم. آنجا احساس کردم که ایشان دستور مستقیم از آقای خامنه ای می گیرد و هر نظری هم که داشت به خاطر ایشان از آن می گذشت.

**اکنون وارد آن فرآیندی که ایشان تا انقلاب ایران در لبنان داشتند، شویم و کل این پروسه تاریخی را بررسی کنیم. در مدرسه جبل عامل شروع کنیم، در این مدرسه عموما چه کارهایی از طرف ایشان صورت می گرفت؟**

ایشان به عنوان یک پروفیسور علمی درجه یک، بسیار علاقمند بود که شیعیان لبنان که از لحاظ مادی، معنوی و علمی سرکوب شده بودند، به مقامی برسند و در این راه هر چه داشتند، در اختیار دوستان می گذاشت، مرتب با کشورهای غربی و دانشگاهیان مختلف، برای منتقل کردن علوم و تجربیات وارد تعامل می شد. این بخشی از کارش بود؛ کار اصلی خودش را در مدیریت مدرسه گذاشته بود و برای این قضیه تلاش جدی می کرد. هدف دومش این بود که چون آنجا بیشتر برای یتیمان و خانواده های فقیر باز شده بود، خیلی تلاش داشت که با آنها یک رابطه معنوی و برادری ایجاد کند. مثل یک مدیر با ضوابط و معیارهای آن زمان، که مثلا مافوق دانش آموزان و مانند بزرگ یک قوم نبود، او یک فرهنگ برادری ایجاد کرده بود که هر دانش آموزی هر مشکلی که داشت، فنی، روحی و حتی خانوادگی، در میان می گذاشت. قشرون و تندرخواها به این وضع انتقاد می کردند که این چه وضعی است؟ نظم همه چیز از بین رفته است. هدف سوسومش، ایجاد یک تشکل قوی شیعه برای انقلاب، دفاع از فلسطین، لبنان و آینده ایران بود. فهم اینکه یک لبنانی شیعه نه به معنی حزبی آن، به معنوی این که طایفه شیعه به خودی خود دارای یک هسته، هویت تمدنی، دینی و مذهبی خاص است. اضافه بر این که فلسطینی ها خودشان را برای روز مبادا آماده می کنند، یک تشکیلات منظم را هم درست کنند. البته عده ای که برادر من هم عضوشان بودند قبلا چیزهایی با نام «حرکت فنیان علی»؛ یعنی نوجوانان امام علی، نوشته بودند. جنبش اهل هنوز شکل نگرفته بود و تلاش شب و روز دکتر چمران و هدایت و اشراف امام موسی صدر بود که این هدف و دستاورد بزرگ برای شیعیان محقق شد. البته خارج از مدرسه و این موسسه هیچ وقت ارتباطش با انقلابیون و جنبش های دانشجویی قطع نشد. ایشان یک چشمش در لبنان بود و چشم دومش به روز مبادا که بتواند در ایران کارهایی کند.

**بعد از این که این اتفاقات در مدرسه جبل عامل افتاد، طبیعتا کم کم زمینه سازی برای آموزش های نظامی هم فراهم شد. نحوه این آموزش ها به چه صورت بود، گروه هایی که جذب می شدند چه کسانی بودند و چه نوع آموزش هایی داده می شد و آیا این فرآیند بود که هسته**

جنبش های اسلامی با چمران و خانواده اش بد برخورد می کردند، البته احیانا همسر امریکایی اش دقیقا عین ما رفتار نمی کرد، ولی جوهر و اصل حرکتشان واقعا اسلامی بود، واقعا ایمانشان ایمان واقعی بود. دکتر چمران با افق سازی که داشت، زندگی خوبی در خانواده اش ایجاد کرده بود. ۱۷ طایفه از طوایف مختلف دنیا که در لبنان جمع شده اند؛ انواع مسیحی، مسلمان و فرانت های مختلف با هم مسالمت آمیز زندگی می کردند. شهید چمران با آن روحیه شیدیدا عرفانی که داشت، با همه افراد حتی احیانا غیر مسلمان یا غیر مومن زندگی می کرد و می گفت این ها خلق خدا هستند، اگر با خلق خدا بجنگیم با سنت های الهی خواهیم جنگید. با این ها باید زندگی کنیم به وسیله گفتگو به راه راست هدایتشان کنیم. در واقع به جای نصیحت و ارشاد تند، باید رفتار درست ما برای آنها نمونه ای باشد. این شرایط هم خود دکتر چمران و هم همسرشان را معذب ساخته بود. تا بالاخره خود همسرشان تصمیم به بازگشت به امریکا گرفت و گفت من تحمل ادامه زندگی بین این خشک مسلمان ها و تندرخواها را ندارم.

**پس عامل اصلی فشارهای بیرونی بود، نه نحوه زندگی ای که با دکتر چمران داشت؟**

به هیچ وجه، من از نزدیک اطلاع دارم چون مدتی در خود موسسه جبل عامل زندگی کردم. با دانشجو یانی که زیر

**واقعا دنبال اهداف خودش آمده بود که به شیعیان لبنانی و انقلاب فلسطین کمک کند. یک نوع پل بین انقلاب اسلامی ایران و این دو انقلاب ایجاد کند. در واقع بیشتر فعالیت هایش برای رفع ظلم و ستم بود، چون هدف اصلی اش این طور بود، فراوطنی، فراحزبی، فراقاره ای، فراقشوری و فراطیفه ای و در واقع برای اهداف عالی مبارزه می کرد.**

نظر او، چه قبل از این که مدیر مسئول مستقیم شود و چه بعد از آن، ارتباط داشتیم. متأسفانه جنبش اسلامی ایران که آنجا زندگی می کردند و بعضی ها که اصلا با امام و انقلاب هم مخالف بودند هر دو طرف بد جور به چمران فشار می آوردند، در واقع یک ظلم تاریخی به چمران و همسرش واقع شده است. بعد از مدتی شنیدم که یکی از فرزندان شان در حوضی در امریکا غرق شده که بسیار متاثر شدم. ولی ایشان استقامت عجیب و روح بزرگی داشت؛ یک شعر معروف عربی که الان فقط مضمونش در خاطر من است، در این زمینه می گوید: روح این قدر بزرگ تر و عالی تر از جسم است که تلاش می کند که از این جسم خارج و آزاد شود. همان طور که گفتیم ارتباطات ایشان با صادق طباطبایی،



خصوصا با روحیه عرفانی داشت یک لحظه هم احساس نکردیم که مثلا به دنبال مقام یا تحقق اهداف مادی مشخصی آمده باشند، حتی تعجب هم کردیم که چطور امریکا و آن مقاماتی که از لحاظ دانشگاهی و علمی داشته را رها کرده و به اینجا آمده است؟ این جا هم که هنوز به زبان عربی مسلط نیست. این همه فداکاری برای چیست؟ احساس کردیم که واقعا برای یک عمل استشهادی آمده، چون گذشتن از آن مقامات دنیوی مادی و آمدن به این محیط و فضایی که هر لحظه قابل از بین رفتن بود، برای یک هدف معنوی و شهید شدن است. چون محیط اصلا آرام نبود و حکومت چیزی به نام رکن دوم ارتش لبنان، شیعه ساواک ایران، داشت، که شیدیدا مراقب تحركات انقلابیون از هر تابعیتی بود. منصور قدر سفیر وقت ایران با این رکن دوم ارتش هماهنگی های بسیار قوی داشت؛ بعد از انقلاب یکی از آقایان کپی نامه ای که من از آلمان برای برادر در بیروت نوشته بودم، را در ساواک پیدا کرده بود. یعنی رکن دوم ارتش لبنان، یک نامه معمولی که با پست معمولی برای برادر فرستاده بودم، را کپی کرده و در اختیار منصور قدر گذاشته بود. در یک چنین محیطی، کار شهید چمران یک اقدام عجیب ولی فداکارانه بود. واقعا ایشان از همان لحظه اول برای ما یک شخصیت فوق العاده بود.

**از همسر امریکایی ایشان، که بعدا به خاطر موقعیتی که در لبنان پیش می آید چمران را رها می کند، چیز زیادی نمی دانیم، شما کمی راجع به ایشان، فرزندانش و این که چه شد که به امریکا برگشت، توضیح بدهید.**

من خلاصه می گویم چون این بحث خیلی طولانی است، ولی چمران و همسرش از دو طرف شیدیدا مظلوم واقع شدند، همان دو طرفی که امام بعدها بعد از انقلاب به عنوان یک تئوری مطرح کرد؛ قشرونی که به اسلام و مذهب به عنوان مجموعه ای از زاهدنمایی ها توجه می کردند و به جوهر اسلام اهمیت و احترام نمی گذاشتند. متأسفانه تعدادی از تندرخواهی به اصطلاح چپ نمای انقلابی در آن زمان در داخل



## اصولی جنبش امل را ایجاد کرد؟

اصرار، اراده، تلاش مستمر و شخصیت عرفانی دکتر چمران، سبب ایجاد هسته های اولیه جنبش امل شد. در واقع ایشان امیدهایی را در بین جوانان، نوجوانان و حتی بزرگان قوم ایجاد می کرد تا نشان دهد، واقعا می شود کاری کرد، این طور نیست که به همین سازمان ها و جنبش هایی که هست و تاکنون هم با آنها همکاری می کردیم، اکتفا کنیم، چرا برای خودمان یک هسته مستقل ایجاد نکنیم؟ این به شخص دکتر چمران مربوط است. به نظرم اگر کس دیگری می خواست این کار را انجام دهد با مشکلات بیشتری مواجه می شد و شاید اصلا موفق نمی شد. البته دوستان زیادی هم کمکش کردند، خود امام موسی صدر هم با اراده آمده بود که برای شیعیان که دولت و جامعه آنها را به رسمیت می شناخت و از هر نظر حقوقی، مدنی، شرعی، علمی و تکنولوژی تحقیر شده بودند، یک کيان مستقلی ایجاد کند. در واقع ایشان هم مؤسس شاخه نظامی و هم بعضا موثر اساسی برای هدایت های معنوی جنبش امل بود، که بعدا یک تشکل مستقل لبنانی شد. لبنانی ها احساس می کردند چمران هم از خودشان است و هیچ وقت احساس نکردند که چمران یک فرد غریبه خارجی یا حتی ایرانی است، گویی مثل یک استاد یا سیاستمدار لبنانی از خودشان است، این احساس متقابل بود.

**زمینه سازی ها برای شکل گیری جنبش امل را بفرمایید. در واقع درباره اینکه چه نیازی به وجود آن احساس شد و چه اتفاقاتی افتاد که جنبش امل به عنوان آن هسته شکل گرفت؟**

این بحث می تواند طولانی باشد ولی خلاصه اش را می گویم، امیدوارم بتوانم این مسئله را خوب بازگو کنم. در آن زمان، جنبش فکری مسلط بر جهان عرب و لبنان جنبش چپ ماتریالیستی و سوسیالیستی بود، قبل از آمدن چمران اصلا جنبش اسلامی غریبه نبود. بعد هم با این ها جنگ و جدال داشتیم که جنبش اسلامی مسلمان انقلابی یعنی چه؟ از نظر آنان انقلابی یعنی چپ، سوسیالیست و مارکسیست. آخوند و علمای دین یعنی مرتجع، قطعاً فکر دینی نمی تواند فکر همراه با زمان باشد.

از خوش بینی دکتر چمران و امام موسی صدر هر دو فیزیک دان هستند و هر دو روی مسئله اثبات خدا و مسائل مختلف دینی از راه علم، نه فقط از راه معنوی مسلط بودند. خود چمران به این بحث ها و مسائل پیشرفت داد و مبارزه جدی علیه تحقیر اندیشه دینی و تشیع کرد. در آن زمان بحث های مفصلی که امام موسی صدر به عنوان انتظار و مسئله مهدویت به شکل بسیار علمی مطرح کرد، برای افراد خیلی مفید بود، فلسفه انتظار به انسان امید می دهد، انسان را به سوی درجات عالی زندگی رهنمون می سازد، پیشرفت مادی هم می تواند رخ دهد. چون این خودش موتور محرکه جوامع است؛ جوامعی که برای زندگی بهتر یا برای تغییر نظام های سیاسی خودشان دست به انقلاب می زنند. دکتر چمران توانست با این موتور محرکه، که مقداری از امام موسی صدر و مقداری را از فلسفه تشیع و اسلامی که خودش داشت، گرفته بود، حرکت عظیمی کند. بعد سوم که علمی بودن و فیزیکدان بودنش است، توانست در این زمینه حرف هایش را به کرسی بنشاند؛ که ای شیعیان لبنان نه تنها می توانید به دیگران در مبارزاتشان کمک کنید، بلکه برای خودتان هم می توانید هویت خاصی داشته باشید، واقعا هم توانستند و ایجاد کردند. تمام این مبارزاتی که بود با تلاش های داخلی چمران و دوستانش به ایجاد و تاسیس کيان مستقلی به نام جنبش امل، یک نهضت نظامی، سیاسی و اجتماعی مستقل، کمک می کرد.

**راجع به خود جنبش امل هم بفرمایید در واقع اهداف بر مبنای چه چیزهایی بود؟ خود این جنبش برای شکل گیری چه کارهایی انجام داد؟**

جنبش امل حقوق مدنی و اجتماعی شیعیان را احیا کرد.

**می توانم بگویم جنبش امل در غیاب چمران از لحاظ عرفانی، معنوی، تشکیلاتی و روح جمعی واقعا افت کرد. در ادامه مسیر اولین انشعاب را سید حسین موسوی ابوهشام با جنبش اسلامی عمل ایجاد کرد. اولین صدمه بسیار بزرگ از هم پاشیده شدن امل در حمله اسرائیل غاصب به لبنان در ۱۹۸۲ میلادی بود، که ابوهشام به اینجا نزد آقای رفسنجانی آمد. او برای ایشان شرح داد و گفت پسران و دختران فاطمه زهرا در فاجعه زندگی می کنند، چیزی از آنها باقی نمانده برای ما کاری انجام دهید.**

ایسن جنبش توانست انحرافات که جنبش چپ گرای، سوسیالیستی و مارکسیستی، که در آن زمان بر جامعه شیعیان لبنان رخنه پیدا کرده بود، را در بیاورد. اکثریت طایفه تشکیلات دهنده جامعه لبنان شیعیان بودند. از لحاظ حقوقی، برای تعیین وزیر و مدیرکل دعوی شدیدی بود، همه مناصب به دیگران می رسید، هیچکس مدافع شیعیان نبود. وزارت خانه ها آن ها را بین ۱۷ طایفه تقسیم می کردند، در حالی که اکثریت مردم شیعه بودند. مرحوم شمس الدین می گفت: اگر دموکراسی عددی بگوید که ما بیشتر هستیم، اگر هم منظورشان دموکراسی کیفی است که ما برای خودمان کيانی حاصل کردیم و همه جا در علوم مختلف آدم های صاحب منصبی داریم که باید از دولت حقوقشان را بگیرند و در اداره امور سهیم باشند. این فرآیند جنبش امل است، که این قدرت را محمد مهدی شمس الدین رئیس مجلس و یا افراد نامداری که بعداً برای دفاع از تشیع و شیعه لبنان در صحنه سیاسی لبنان ظاهر شدند، به دست گرفتند.

**شما شخصاً خودتان وقتی مرادانی با امام موسی صدر داشتید، ایشان را به لحاظ شخصیتی چه جور فردی می دیدید و تعاملش با دکتر چمران چگونه بود؟**

من با امام موسی صدر در لبنان و آلمان، که برای بحث هایی تحت عنوان گفتگوی ادیان، فرهنگها، تمدن ها تحمل دیگر اندیشه ها و قرائت های مختلف از دین آمده بودند، آشنا شدم. به جرات می توانم گفت یکی از قوی ترین مبلغان این ایده ها بود؛ سعه صدر، تحمل شنیدن انتقادات جدی، فهم همراه با زمان از دین نه تغییر دین و اصول دینی، تغییر نوع برخورد و نگاه به دنیا بر اساس دین داشت. لذا شخصیت امام موسی صدر یک کارزمای جذاب، قدرت اقتناع و خطابه

بالا، قدرت استدلال مدنی و دینی بسیار قوی و بالا داشت. رابطه ایشان و دکتر چمران مرا یاد تعبیری از امام درباره شهید مطهری می اندازد که ایشان حاصل عمر من است. گویی آدم فرزندان دارد و می خواهد حاصل عمرش باشند. امام موسی صدر با چمران چنین برخوردی کرد، یعنی تمام راه ها را برایش باز می کرد، طوری که بتواند ادامه مسیر خود را در چمران ببیند، که اگر از دنیا رفت یا به هر دلیلی قدرت ادامه مسیر را نداشت او راه را ادامه دهد. عملاً هم همین طور شد زمانیکه او ناپدید شد، این چمران بود که پرچمدار افکار، اندیشه ها و مسیر امام موسی صدر بود.

**طبیعتاً بعد از این فرآیند وارد انقلاب ایران می شوم، یعنی انقلاب ایران محقق می شود و شهید چمران به ایران می آید. آیا در این فرآیند شما با ایشان همراهی و آشنایی داشتید؟**

از نزدیک، دقیق همراهی نداشتم، ولی اطلاعاتی از طریق دوستان دارم. ایشان احساس کرد فرمانده جدیدش امام خمینی است، پس هر چه ایشان بفرماید باید انجام دهد. جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک هسته انقلابی بوجود آمده بود و باید بهش کمک می شد. او هر چه تجربیات در زمینه های مختلف از علوم طبیعی که در غرب یاد گرفته بود تا علوم سیاسی، کاربردی، نظامی و امنیتی و هر چه در لبنان آموخته بود، را به ایران منتقل کرد. نیروهای لبنانی خیلی احساس حزن می کردند که یک رهبر را از دست می دهند، اما از طرفی هم مثل سایر مسلمانان خوشحال بودند که بهر حال یک هسته انقلابی به عنوان یک دولت مقتدر شکل گرفته و همیشه هم به ایران چنین نگاهی داشتند که ایران مرکز تشیع است.

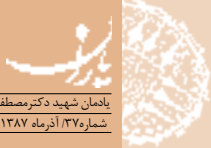
البته با رضایت کامل نبود ولی قبول کردند که ایشان برود تا آنجا بتواند کمک خوبی برای آنها باشد. بخصوص در این میان که امام موسی صدر را هم از دست دادند، رفتن چمران هم برایشان ضایعه سختی بود. ولی خوب در عین حال آنان علاقه و امیدشان به ایران بیش از حد است، عملاً هم ایران بود که بعداً حامی اصلی شیعیان در کل مسیرهایی شد که تا کنون طی شده است.

**بعد از این فرآیندی که مرحوم دکتر چمران از لبنان به ایران آمدند، چه اتفاقاتی رخ داد؟**

می توانم بگویم جنبش امل در غیاب چمران از لحاظ عرفانی، معنوی، تشکیلاتی و روح جمعی واقعا افت کرد. در ادامه مسیر اولین انشعاب را سید حسین موسوی ابوهشام با جنبش اسلامی عمل ایجاد کرد. اولین صدمه بسیار بزرگ از هم پاشیده شدن امل در حمله اسرائیل غاصب به لبنان در ۱۹۸۲ میلادی بود، که ابوهشام به اینجا نزد آقای رفسنجانی



دکتر چمران در لبنان



ایمان جبهه گیری کرده است. ولی حزب الله در یک محیط بسیار ویژه، همراه با اوضاع دنیای کنونی با جهان بینی و مقاومت، توانست این جنگ ایمان و کفر را به یک جنگ جهانی تبدیل کند، یعنی همه آزادگان جهان که تاکنون برای دفاع از عدالت، مبارزه با بی عدالتی، فقر، جهل، صهیونیسم و فاشیسم برای اولین بار به منظور دفاع از حزب الله در بیروت جمع می شوند، این تئوری نیست. این تشکیلات جهانی که از قرن ۲۰ در قاره های مختلف جمع شده در بیروت گرد هم آمدند، و اذعان کردند که اگر امروز نمونه ای بارز از مبارزه علیه بی عدالتی، فقر، فاشیسم، استعمار را داریم، نمونه دفاع از عدالت، حق و پیشرفت حزب الله است. از ادیان مختلف، آدم های بی دین، احزاب مختلف همه این ها جمع می شوند، وقتی می گویند نمونه همه مبارزات ما در حزب الله است این به نظر من یک معجزه تاریخی است، که حزب الله ساخته است. که البته آن را مدیون مکتب امام خمینی و بحث های عمیقی که سید حسن نصرالله و فرزندان او در حزب الله و مقاومت اسلامی، در مکتب اسلام و تشیع در قم، زمانی که ایشان در حوزه علمیه قم کسب معرفت می کردند، و مدیون این فلسفه ای است که امام به وجود آورد که عملاً منتظر مهدی (عج) بودن، این نیست که بنشینیم و دعا کنیم مهدی (عج) بیاید، بلکه این است که خودمان را بسازیم و هسته های مقاومت برای ایجاد و برقراری عدالت در دنیا تاسیس کنیم. موفق بودن چنین جنبشی در لبنان که وجود اسرائیل را عملاً زیر سوال برد و برای اولین بار اقتدار چهار یا پنجمین ارتش جهان را به زانو درآورد، امریالیست آمریکا را عاجز گذاشت، قابل توجه است.

**کمی در مورد آن قسمت که گفتید بعد از انقلاب و در ایام جنگ دیداری در سوسنگرد با چمران داشتید، توضیح دهید، دقیقاً چه سالی بود؟**

حافظه ام در تاریخ ضعیف است، خاطرم نیست. البته دیدار عمیقی نبود، من دیدارم بیشتر با حضرت آیت الله خامنه ای بود، آنجا دستورات را می گرفتم. چون ایشان در اهواز ستاد جنگی مستقر بود، ما خبرنگاران لبنانی و عرب را می آوردیم که بایند دستاوردهای ما را ببینند. پشت جبهه بودیم و مستقیماً وارد جنگ نمی شدیم، اما وقتی بچه ها را می آوردیم، عملاً وسط جبهه می بردیم. مثلاً لحظات آزادی سوسنگرد من آن جا بودم، بچه های لبنانی هم همراه بودند، آخرین لحظات آزادی، بچه های سپاه و ارتش که هر لحظه ممکن است شهید شوند عکس یادگاری می گرفتند، غذاایشان را تقدیم می کردند. در این لحظات استاد چمران را بین اهواز و جبهه

در رفت و آمد می دیدم که گوش به فرمان آیت الله خامنه ای است که آن زمان رئیس آن ستاد بود. به فکر لبنان بود و احوال فلسطین و لبنان را از خبرنگارانی که می روند و می آیند، جویا می شد. اینها خودش یک شادابی خاصی به او می داد، حالت جنگ تغییر می کرد؛ یعنی فضا، فضای خشک جنگی نبود، فضای فرهنگی، عرفانی و امید دهنده، علی رغم این که مثلاً آدم فکر می کرد اگر چمران را ببینی غیر از چمرانی است که در لبنان می شناسی، باید خشک، حالت نظامی که وقت ندارد به دیگران فکر کند و فقط می خواهد وظیفه نظامی مستقیم خودش را انجام دهد، اما این طور نبود و هنوز در ذهنم به عنوان یک خاطره باقی مانده، که می شود هم جنگید، هم فرهنگی ماند، هم دنبال اخبار روز بقیه کشورها بود.

**بعد از آن هم ظاهراً دیگر ملاقاتی با یکدیگر نداشتید؟**

نه خیر شهادتش آمد. یکی از دوستان لبنانی من هم همراه او بود و الان هم در بهشت زهراست. همان بحثی که گفتم خیلی ها ناراحت بودند که چرا چمران رفت. ولی گفتند این هم انقلاب ماست فرقی نمی کند و بعضی ها داوطلبانه آمدند در جنگ شرکت کردند و شهید شدند. ■

**وقتی بچه ها را می آوردیم، عملاً وسط جبهه می بردیم. مثلاً لحظات آزادی سوسنگرد من آن جا بودم، بچه های لبنانی هم همراه بودند، آخرین لحظات آزادی، بچه های سپاه و ارتش که هر لحظه ممکن است شهید شوند عکس یادگاری می گرفتند، غذاایشان را تقدیم می کردند. در این لحظات استاد چمران را بین اهواز و جبهه در رفت و آمد می دیدم.**

خمینی روی آن خیلی تاکید می کرد، ما کتاب حکومت اسلامی امام را که پخش می کردیم، با هجوم شیعیان ارتجاعی یا محافظه کار لبنانی مواجه می شدیم. می گفتند ما می خواهیم با ۱۷ طایفه زندگی کنیم این کتاب به ما آسیب می زند. تشکیل حزب الله عملاً قله تبلور پیشرفت اندیشه سیاسی لبنان بود. حزب الله بحث و سببی است. به نظر من آن بهترین تبلور مقاومت فکری، فرهنگی، تمدنی، سیاسی و اجتماعی شیعه مسلمان لبنان از قرن ۱۹ است، عبدالحمین شرف الدین استادان علما و مبارزین همه در حزب الله خلاصه می شوند. این ها نماینده مسیر طولانی مقاومت شیعیان با دید باز امام خمینی، که بین شیعه و سنی فرقی نمی داند؛ فراوطنی، فرامرزی و حتی فراقاره ای است؛ بودند. یعنی آن چهره مستضعف بودن و دفاع از مستضعفین جهان تقریباً در حزب الله به خوبی تبلور شده است. خدا هم کمک کرد، حزب الله در این مسیر، که واقعاً الهام الهی بود و کمک دوستان، ذکاوت و هوشمندی رهبران هم مفید واقع شد، موفق بود. شاید هم مجموعه این ابعاد، معجزه الهی و کمک دست های غیبی بود که رهبری حزب الله در لحظه مناسب بعد از شهادت دکتر عباس موسوی، به سید حسن نصرالله رسید. چون ایشان یک ویژگی هایی در شخصیتش نهفته که واقعاً کمیاب است و به ندرت پیش می آید، کسی بتواند هم مومن و صاحب مکتب عرفان، هم سیاست مدار و هوشمند، دارای فهم نظامی بسیار بالا، حس امنیتی بسیار قوی و اطاعت از رهبری باشد. ایشان از شخصیت های قوی و آهنین در دفاع از اصول خود و مستقل عمل کردن، یعنی مستقل تصمیم گرفتن و تبعیت نداشتن از دیگران در تصمیم گیری، است.

وضعیتی که لبنان دارد، شاید تاریخی ترین، مهم ترین و تعیین کننده ترین لحظه تاریخ لبنان و منطقه باشد، چون برای اولین بار در تاریخ کشمکش مسلمانان در غرب با پدیده صهیونیسم که در دولت نامشروع اسرائیل مجسم شده، با مجاهدات حزب الله، مسلمانان لبنان و در راس آنان هسته های مقاومت اسلامی این لحظه تاریخی رقم خورده، کل کفر در مقابل کل



دکتر چمران در جبهه های جنوب

آمد. او برای ایشان شرح داد و گفت پسران و دختران فاطمه زهرا در فاجعه زندگی می کنند، چیزی از آنها باقی نمانده برای ما کاری انجام دهید. آقای رفسنجانی گفت حتما این کار را می کنم. ایشان این پیام را به امام منتقل کرد و امام دستور دادند آقای محشمی سفیر ایران در سوریه کار را به عهده بگیرد. جمع و جور کردن اوضاع انسان ها و به اصطلاح ایجاد کردن هسته های مقاومت که بعد به تشکیل حزب الله منجر شد، که یک قصه طولانی و پررسته خیلی مفصل دارد. لطفاً همین فرآیند را بازگو کنید. دلایل این انشعاب و چرایی شکل گیری جنبش اهل اسلامی را بیشتر توضیح دهید، اصلاً این نهضت چه کاری می خواست انجام دهد که جنبش اهل انجام نداده بود؟

قشربونی از طایفه شیعه و یا تندروهایی که آنجا بودند، جمع بین دین و سیاست را نمی پسندیدند. این افراد به اینکه شیعه هستند و مقداری مزایا از دولت لبنان می گیرند، اکتفا می کردند. مرحوم مدرسی می گفت دین ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین ماست. این همان زمانی بود که برادرم ریاست آن مدرسه مشاورت امام موسی صدر را داشت. او با خیلی ها که بعداً حتی در راس حزب الله بودند چالش جدی داشت که شما بحث خطرناکی باز می کنید، بسا امام که در نجف بود چه کار دارید؟ ما به این بحث های انقلاب چه کار داریم؟ همان که شیعه عزیز و صاحب منصب باشد کافی است، شما دین را با سیاست مخلط می کنید، این راه خطرناکی است. قبل از ظهور حضرت صاحب عصر که خودش دولت ایجاد می کند ما کاری نمی توانیم کنیم. همه این ها قبلاً هم وجود داشت اما بعد از رفتن چمران دوباره زنده شد.

**روی سخن این مواجهه با چه کسی بود؟**  
در واقع این قشربون که این مطالب را مطرح می کردند، تعدادی از آن ها آخوند و برخی از آنها مکتلا بودند. ابوهشام پرچم دار این عصر، که بعد از انقلاب اسلامی هم برای ما ثابت شد که او از همان ابتدا نظری نزدیک به چمران، امام موسی صدر و امام خمینی داشت، اما برای جلوگیری از تفرقه، دست به همزیستی مسالمت آمیز زده بود. در واقع مواجهه اصلی شان با ابوهشام بود، یعنی ابوهشام این مباحث را با تعداد دیگری مثل سید حسن نصرالله، که نماینده اهل در بقاع غربی بود، انجام می داد. او خیلی جوان بود ولی این بحث ها بین جنبش دانشجویی اهل یا جنبش دانشجویی مسلمان تشیع که مستقل برای خود کیانی داشتند، جایگاهی داشت و ابوهشام سنبلیش بود. مثلاً خود مصطفی دیرانی که بعداً جنبش مقاومت مومنه را ایجاد کرد این هم از داخل وارد عمل شد. این بحث ها همه جا بود؛ اما سنبلیش و کسی که تمبر کرد، جسارت به خرج داد و علنی کرد، ابوهشام بود، اما دیگران همه جا این بحث ها را می کردند.

این فرآیند باعث شد که اهل یواش یواش کنار گذاشته و جنبش اهل اسلامی برای ادامه مقاومت، شکل گرفت. این بحث ها را شاخه دانشجویان و شاخه مقاومت مومنه هم داشت پس به آن ملحق شدند. کم این هسته های مقاومت و هسته های دین ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دین ما، شکل گرفت.

حرف امام موسی صدر این بود که ما باید جامعه مبارز را در مقابل جامعه متجاوز ایجاد کنیم، قبلاً هم روی آن بحث خیلی شد که حزب تاسیس کنیم یا نه. سید ابراهیم امین در سلاح وسط منطقه فقیر نشین بیروت اعلام کرد تشکیل حزب الله برای مقاومت، دفاع از کبان شیعه، مسلمانان لبنان و آزادی قدس شریف است. تقریباً همان اهداف اصلی که امام موسی صدر، امام خمینی، چمران و محمد صالح حسینی داشتند، نه به خاطر اینکه برادرم است، علش این است که بحث دین و سیاست بین دو جناح شیعه قدیمی است، وامام